بیداد محمود غزنوی با کتاب خانه ها و خردمندان ری

فولادوند، عزت الله

به راستی مردمانی که از سپیده‏دم تاریخ بدین خاک روی‏ آورده‏اند،سرگذشتی از خود به جای نهاده‏اند خونین‏تر و دردناک‏تر از همه‏ی فجایعی که ساکنان زمین از سر گذرانده‏اند!

این فلات اسطوره و حماسه که بایدش گاهواره و خاستگاه تاریخ‏ و فرهنگ جهان نامید،به واسطه‏ی مقام و موقعیت برجسته‏ی‏ جغرافیایی و اقتصادی و نظامی،همواره معبر سپاه تطاول و تاراج‏ بوده است و اتراق‏گاه قبایل مهاجم زردپوست آلتایی که از شرق بر اثر فشار طوایف زورمندتر به مرزها و مراتع حاصل‏خیزش رانده‏ می‏شده‏اند.

از جانب غرب نیز سرداران و سپاهیان یونان،روم،عثمانی و اعراب،به تناوب،قلمرو گسترده‏اش را به خاک و خون می‏کشانده‏اند. پیر تاریخ را بر اوراق پریشان دفتر خاطر خویش از این مرز و بوم‏ شکیبا حکایت‏هاست غم‏انگیز و عبرت‏آموز؛یکی از آن هزاران هزار ماجرای خونین جنایتی است که یمین الدوله!و امین المله سلطان‏ محمود غزنوی،بر شهر«ری»و مردم بی‏گناه و دانشمندان‏ دیگراندیش آن دیار نازل کرده است.

قبل از گزارش و بررسی آن فاجعه‏ی دردآلود جان‏آزار،به اجمال‏ باید گفت پیش از ورود اعراب و اسلام به این سرزمین،همه‏ی‏ مرزهای ایران در سایه‏ی قدرت و دلیری و هوشیاری شاهان آریایی، هخامنشی،اشکانی و ساسانی به صورت دیوار و حصاری نفوذناپذیر مورد مراقبت و نگاهبانی کامل قرار داشت،چندان‏که کوروش بزرگ‏ برای حفظ و حراست از مرزهای شرقی محروم از حفاظ و موانع‏ طبیعی‏1،در جنگ با اقوام مهاجم جان در باخت.

پس از توسعه و ترویج اسلام و به هم ریختن حدود و ثغور سیاسی‏ و تزلزل و تخریب بنیان باورهای دیرین آریایی‏های ساکن در این‏ مرز و بوم،سیر تحوّل وقایع تاریخی،شرایط تازه‏ای را به وجود آورده‏ بود.پیام آرمانی آیه‏ی

«یا ایّها الناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عند اللّه اتقیکم...»2

از سویی برادری و برابری را بشارت می‏داد و از سویی قیام و مبارزه را برای درهم کوفتن تعصّب نژادی عرب بر عجم.

سیاست جهان وطنی اسلامی و شعار مساوات و دادگری‏ نشأت گرفته از این مکتب نوخاسته،موجب آن شد که قبایل و اقوام‏ گوناگون از هر نژاد و تیره،فوج،فوج از دورترین نقاط شرق به قلمرو بی‏مرز و مانع ایران مسخّر اعراب وارد شوند،اسلام را گردن نهند و با تکیه بر آن دعوت رحمانی،آینده‏ای را پیش رو داشته باشند سراپا فراوانی و رستگاری.

زردپوستان چشم بادامی آلتایی‏3نخستین کسانی بودند که به‏ اسارت چنگی یا به صورت بنده و برده‏ی زرخرید به خدمتگزاری در خاندان‏های امرا و ثروتمندان گماشته شدند؛و سپس با نشان دادن‏ لیاقت و خوش‏خدمتی و دیگر اوصاف مطبوع،به مقامات لشگری و دیوانی راه یافتند و یک شبه ره صد ساله رفتند،چنان‏که ایاز مقبول‏ محمود بدان مرتبت راه یافت!احساس بی‏اعتمادی و ترس از امرا و سرداران ایرانی و رومی،خلفای تازی را بر آن داشت که در امور نظامی و سیاسی و دیوانی،بیش‏تر از وجود این غلامان نوآمده‏ی‏ سرایی استفاده شود.

معتصم و متوکّل عباسی بیش از دیگر خلفا آنان را میدان دادند، چندان‏که نفوذ اینان در دستگاه خلافت بدان‏جا رسید که دست‏ امیران و وزیران ایرانی از مداخله‏ی در کارها کاملا کوتاه شد،مردم‏ ایران به واسطه‏ی سیطره‏ی بلا منازع غلامان خانه‏زاد خلافت،بیش از اقوام و ملل دیگر صدمه و آسیب دیدند.استیلای قومی به دور از اهلیّت و تربیت و فرهنگ،بر مردمی صاحب پیشینه و تاریخ فخرآمیز نه تنها استقلال سیاسی و نظامی و اقتصادی ایران را به ورطه‏ی‏ نابودی کشاند،بلکه فرهنگ و سنت‏ها و همه‏ی خوی و خصلت‏های‏ ارجمند ملّی‏مان را نیز به زشتی‏ها و پلشی‏هایی نکبت‏بار نظیر:دروغ، تزویر،دورویی،دغل،چاپلوسی،ناجوانمردی،آزمندی،رشوه،نان به‏ نرخ روز خوردن و تن به حقارت و رذالت در دادن و غلام‏بارگی آلوده‏ گردانید.

هرچند ترک‏تازی‏شان در پس شهسواری‏های تاریخ در غبار گم‏ و گور شد،امّا سایه‏ی بدآموزی شوم‏شان هنوز که هنوز است‏ کابوس‏وار همه‏جا بر رفتار و کردار و سلوک و کنش‏های فردی و اجتماعی و تاریخی ما سنگینی می‏کند و هم‏چون میراثی نحس و جادویی نسل به نسل دست به دست می‏شود.در آن شرایط ویژه‏ی‏ تاریخی که اسلام با تیغ خلافت،ناخواسته ایجاد کرده بود،سبکتکین‏ و پسرش محمود،دو غلام‏زاده‏ی پرورده‏ی دستگاه امیران ایرانی‏تبار سامانی به امارت و صدارت رسیدند.

این محمود به روایت تاریخ‏نویسان گذشته و معاصر،ربّ النوعی‏ بوده است از خدعه و تزویر و آزمندی و ستمگری،تندیسی برای‏ تعصّب و کینه‏ورزی و خون‏ریزی،که حقیقت وجود جنون‏آمیز خود را همه‏ی عمر پشت نقابی از دین‏ورزی و کفرستیزی پنهان می‏داشت، ریاکار مزوّری که هر سال به بهانه‏ی جهاد با کفّار و ترویج اسلام، نه تنها ولایات و شهرهای ایران،که سراسر شبه قاره‏ی هند را به‏ غارت می‏برد و آتش و دود و خون و خاکستر و ویرانه‏ها به جای‏ می‏نهاد.

او برای استحکام و استمرار فرمان‏روایی فرعونی خود،جز لشکریان نیرومند و آزموده و مجهّز،به دو چیز دیگر سخت نیازمند بود،یکی تسلیم و رضای بی‏چون و چرای عامه‏ی مردم که او را سلطان اسلام‏پناه خود بنامند-که این امر از دولت سر تیغ‏ خون‏چکان چه آسان حاصل می‏شود!-و دیگر تأیید و تصویب توخالی‏ خلیفه‏ی سالوس عباسی بود که دمادم به صورت عهد و لوا و منشورهای متعدد همراه القاب و عناوینی چون:سیف الدوله! یمین الدوله!امین المله!از جانب بغداد فرا می‏رسید،هرچند برای دمار از خلق خدا برآوردن در هیچ روزگاری به هیچ مجوز و منشوری نیاز نبوده است،جز لوا و رخصت زور بی‏پیر!

با این همه،شعوذه و رنگ‏آمیزی و عوام‏فریبی و تظاهر به‏ اطاعت ظاهری از اوامر خلافت پوشالی،محملی بود برای تبلیغ‏ اسلام‏خواهی دروغین و بزرگ‏نمایی مسلمیّت او و سرپوشی بر مظالم‏ بی‏شمار و بدرسمی‏هایش.

او که هر زمستان‏4با توسّل به قتال و جهاد با کفر و گسترش‏ اسلام به هند لشکر می‏کشید و از بت‏خانه‏ها،غنیمت‏ها می‏آورد و آن‏ را جهاد و غزوه می‏نامید،پس از دماندن بشارت!فتوحات سومناتی‏ پرسود و ثمر خویش در بوق و کرنای مدایح نفرت‏انگیز عنصری و فرخی،جز قتل عام هندیان را افزون بر رافضی و قرمطی‏کشان خود به مدد کلک دبیران مزدور فصاحت‏افشان!پرآب و تاب،طومار طومار به توسط رسولان و سفیران به عرض خلیفه می‏رساند و نو به نو القاب توخالی دریافت می‏داشت.

با آن‏که امیران سامانی در قلمرو فرمان‏روایی خود پیروان مذاهب‏ گوناگون را مورد تعقیب و اهانت و آزار قرار نمی‏دادند و خاندان بویه‏ به سائقه‏ی دل‏بستگی به آیین تشیّع زمینه‏ای فراهم آورده بودند در جهت رشد افکار و اندیشه‏های گوناگون فلسفی و مذهبی،امّا محمود متعصّب که به پیروی از خلافت،آیین سنت را موافق و مساعد سیاست خود می‏دانست،برای تبلیغ دین‏مداری و کفرستیزی،به آزار و تعقیب و حبس و مصادره‏ی اموال و قتل کسانی می‏پرداخت که‏ مذهبی برگزیده بودند سوای تسنّن.

هم‏چنان‏که گذشت،آزادمنشی سامانیان،شیعه بودن خاندان‏ بویه،احترام و علاقه‏ی بعضی از خلفای عباسی-مأمون-به آرا و عقاید پیروان دیگر مذاهب و شرکت در مجالس بحث و جدال و نقد و نظر مشایخ آن فرق و رشد و اشاعه‏ی افکار فلسفی و عرفانی،در گستره‏ی سرزمین ما فضایی به وجود آورده بود لبریز از تفکر و تعقل‏ و ابداع و خلاقیت که فرزانگانی بی‏نظیر بر دامن خود پرورد هم‏چون: ابو ریحان،زکریای رازی،بو علی،رودکی،فردوسی و...

شرایطی که رخصت می‏داد صاحبان اندیشه و خرد،اسلام را از منظری دیگر بنگرند تا با قرائتی نو به درک و دریافتی تازه چون: معتزلی،شیعی،اسماعیلی،زیدی،باطنی و...دست یابند.

محمود که به قول ابو الفضل بیهقی برای رضایت‏خاطر خلیفه‏ انگشت در همه‏ی جهان می‏کرد که قرمطی بجوید و بکشد،مریدان‏ و معتقدان این فرق اسلامی را با چسباندن انگ و تهمت‏ قرمطی بودن،مشمول تعقیب و تفتیش و حبس و قتل قرار می‏داد و در این رهگذر به صغیر و کبیر هم رحم نمی‏کرد.

از آن‏جا که به گردآوری مال و مکنت ولعی سیری‏ناپذیر چشم‏ عقل و اندیشه‏ای را کور کرده بود،هر بی‏گناهی را که گمان می‏برد صاحب سیم و زری،اندوخته‏ای یا خانه و زمینی است،به تهمت‏ دروغین رافضی و قرمطی‏گری به صلابه می‏کشید و شکنجه می‏کرد تا همه‏ی دار و ندارش را مصادره کند.جاودان یاد استاد غلام حسین‏ یوسفی در توصیف آزمندی او به نقل از تاریخ«الکامل ابن اثیر» می‏فرمایند:«به او خبر دادند که مرد ثروتمندی در نیشابور است؛وی‏ را به غزنه احضار کرد و بدو گفت شنیده‏ام تو قرمطی هستی،مرد گفت قرمطی نیستم ولی ثروتی دارم آن‏چه می‏خواهی بردار و این‏ تهمت را از من بگیر.سلطان ازو مالی گرفت و چیزی در زمینه‏ی‏ صحت اعتقاد وی نوشت.»5

همان اتهامی که در طول تاریخ ابزار و دست‏آویزی بوده است‏ برای سرکوب و ریشه‏کنی مخالفان نظام‏های مشروعیت‏نمای‏ خفقان‏آور،تا نواندیشان ناهمگن با عقاید غالب را بدین گناه از سر راه‏ بردارند،و بر ایشان فرقی نداشته و ندارد که اینان پیروان مزدک و مانی‏اند؟یا حسین منصور؟و عین القضاه و سهروردی؟از خیل‏ شیعانند یا اهل جماعت و سنّت؟سپید جامه‏اند؟یا سرخ جامه؟ اسماعیلی‏اند؟یا زیدی و علوی؟سربه‏دارند یا نقطوی و حروفی؟ توده‏ای هستند؟یا مصدقی؟!و...؟

ساکنان این سرزمین که به سبب اوضاع ناعادلانه‏ای اواخر پادشاهی ساسانی و استشمام رایحه‏ی رهایی و مساوات اسلام، دروازه‏ی قلعه‏ها و شهرها را به روی سپاه اعراب،خود گشوده بودند، به محض مشاهده‏ی سیاست برتری نژاد عرب بر عجم و اعمال‏ عصبیّت جاهلانه‏ی آن قوم صحراگرد،در موالی نامیدن ایرانیان‏ صاحب گذشته‏ی آکنده از فرهنگ و تمدن و پیشرفت،پشیمان از خوش‏باوری خویش و سرخورده از اسلام متعرّب،برای گریز از این‏ دامگاه به چاره‏جویی برخاستند.

در آن فضای آغشته به جهل و تعصّب و کینه و تزویر قدرت‏مدار،شاید الزاماتی ناگزیر و تاریخی مردم ما را بر آن می‏داشته‏ است که پنهان از خشم خبرچینان خلافت،امام علی(ع)را به‏ رهبری عقیدتی و سیاسی خود برگزینند تا با لوای مذهبی متفاوت با مسلک و مشرب ریاکارانه‏ی خلفای بغداد،مبارزه‏ای را سر و سامان‏ دهند در جهت سقوط و فروپاشی دستگاه خلافت اموی و عباسی،و بر مسند قدرت نشانیدن تبار امام علی(ع)و در نهایت بازآفرینی‏ استقلال و ملیّت و آزادی از دست‏رفته‏ی خود،و پاسخ‏گویی به اهانت‏ و خفّتی که خلافت اموی نسبت بدانان روا داشته بود.

اینان به سائقه‏ی این دیدگاه مذهبی و سیاسی،به آیین و مسلک‏ و مشربی روی آوردند دقیقا متفاوت و ناسازگار با مذهب و مرام‏ ظاهرفریب خلفای بغداد،تا با تکیه بر ویژگی‏ها و برجستگی‏های‏ مکتب شیعی و اصرار به حقانیّت آن،قلمرو اعتقادی خود را از مرزهای تعصب خلافت جدا سازند.

این آرمان سرچشمه گرفته از استقلال‏طلبی و جهان‏بینی شیعی، در همه‏ی اشکال فکری و عقیدتی و سیاسی و نظامی قرون نخستین‏ غلبه‏ی تازیان بر کشور ما به وضوح قابل بررسی است:در هم گامی‏ با خوارج در نهضت مختار ثقفی به خون‏خواهی امام حسین(ع)در حمایت بی‏دریغ از دعوی زیدیّه‏ی علوی گیلان و طبرستان و دیلمان،در گرایش به معتزله و اسماعیلیه و باطنیه،در روی آوردن به‏ قیام یعقوب،ابو مسلم،سپس و مازیار و بابک‏6و حمزه‏ی آذرک خارجی و تقویت و تشویق هر آن کس که هوای فروپاشی خلافت‏ مزوّر را در سر داشت.

سرزمین روی به واسطه‏ی همسایگی با طبرستان و دیلمان و گیلان-حوزه‏ی پذیرش و پرورش تفکر زیدیه-و حاکمیت خاندان‏ شیعی بویه،بویژه به هنگام فرمان‏روایی مجد الدوله‏ی دیلمی دیاری‏ مساعد و امن بود برای رشد آرا و اندیشه‏های گوناگون مذهبی و فلسفی،و میدانی جهت بحث و گفت‏وگو و برخورد نظرات متفاوت‏ عقلی و نقلی.

وجود کتاب‏خانه‏های بسیار و حضور مردان تحقیق و تألیف و نقد و نظر و شرکت مجد الدوله دیلمی در مجالس و مجامع صاحبان‏ دانش و حکمت همه و همه از دیدگاه تنگ‏نظرانه‏ی سلطان متعصب‏ عواملی بوده‏اند که«ری»دیار کفر و الحاد و زندقه نامیده شود و مأمن قرامطه و روافض،هرچند پیش از این،تدبیر سیّده خاتون زن‏ محز الدوله و مادر مجد الدوله،یورش محمد را مدت‏ها به تعویق‏ انداخت،امّا با مرگ این زن دیگر هیچ مانعی برای فتح ری و غارت‏ شهر وجود نداشت،بویژه اخباری که جاسوسان و منهیان در باب‏ فضای فرهنگی و عقیدتی حاکم بر شهر به گوش او می‏رساندند و دیگ حرص و آز جوشان او را هیمه‏ی اجاق می‏شدند:«و چنین خبر آوردند امیر محمود را رحمت اللّه که اندر شهر روی و نواحی آن‏ مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیاراند،بفرمود تا کسانی را که‏ بدان مذهب متهم بودند حاضر کردند و سنگریز کردند و بسیار کس‏ را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را ببست و سوی خراسان‏ بفرستاد،تا مردن اندر قلعها و حبس‏های او بودند.»

این مرد سفّاک و طمّاع بی‏رحم،که سنگ اسلام‏خواهی به سینه‏ می‏زند،پس از چپاول دار و ندار مردم و نمایاندن قساوت و شرارت‏ کم‏نظیر خود،خروارها تاب موافق طبع خود را بر پشت شتران به‏ غزنه می‏فرستد و ما بقی را که در نظرش به اهل ارتداد و اباحه و اعتزال منسوب‏اند،زیرپای دانشمندان و عالمان و صاحب‏خردانی به‏ آتش می‏کشاند که بر چوبی،یا درختی به دار آویخته است:«...بسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت کشیدند،و بهری را در پوست گاو دوخت و به غزنین فرستاد،و مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه را از سراهای ایشان بیرون آورد و زیر درخت‏های آویختگان بفرمود سوختن...»7

آن‏گاه شرح فجایع وحشت‏بار،ویرانگری،غارت و قتل مردم و سوزاندن شهر و کتاب‏خانه‏ها و کشتار دانشوران را در لعابی از کفرستیزی به القادر باللّه خلیفه عباسی مکتوبا ارسال می‏دارد.موجز و مجمل نامه‏ی محمود در کتاب«فرخی سیستانی»استاد غلام حسین‏ یوسفی چنین آمده است:«...در این نامه اتهامات اهل ری را برای‏ خلیفه‏ی عباسی چنین برمی‏شمرد که اهل کفر و ضلالت و باطنیان‏ در ری پناه گرفته در این شهر به نشر کفر سرگرم بودند.با معتزله و روافض آمیزش داشتند،آشکارا به شتم صحابه می‏پرداختند و کفر و مذهب اباحه را به میان آورده بودند...من رسیدگی به احوال ایشان را به فقها واگذار کردم فقها متّفق شدند بر این‏که این گروه از اطاعت‏ خداوند سرباز زده و به جرگه‏ی اهل فساد گام نهاده‏اند.»

«...ازاین‏رو قتل و قطع و نفی آنان به نسبت جنایات‏شان‏ واجب‏ست...»

بعد اشاره می‏کند که:«بنابر قول فقها غالب این مردم نماز نمی‏ گزارند و زکوت نمی‏دهند و...بهترین ایشان معتزلیان و باطنیان‏ هستند که به خدای عز و جل و ملائکه و کتاب‏ها و پیغمبران او و روز قیامت معتقد نیستند...و در اموال و فروج و دماء مذهب اباحه‏ دارند...و ناحیه‏ی ری به دسته‏یی از مزدکیان اختصاص دارد که با اعلان شهادت ظاهرا ادعای اسلام می‏کنند،سپس تبرک نماز و زکات و روزه و غسل و نیز اکل میته تجاهر می‏نمایند.»

آن‏گاه محمود از غارت کردن خزائن پرجواهر آنان و به‏ دار کشیدن‏شان و سوختن کتاب‏هایشان یاد می‏کنند.»8

و امروز تاریخ تکراری حیرت‏آور ار به نمایش آورده است،چرا که‏ از پس هزار سال انگار روح خبیث محمود غزنوی در کالبد اهریمنی‏ بوش امریکایی مجال حلولی تازه یافته است،تا به جای مردم بی‏گناه‏ «ری»اعراب مسکین عراق را-البته نه به جرم الحاد و زندقه و رفض-بل با مژده‏ی حقوق بشر!دموکراسی!رهایی از چنگال صدام‏ دیوانه!به آتش و خون بکشاند.

هرچند این«غزنوی ضحاک تازی اتازونی»با عمری افزون‏تر از هزار سال هنوز زنده است و در«جعبهء جادوی فرنگ»گه‏گاه به‏ اشارت مارافسای سرمایه‏داری سری بیرون می‏آورد و زبانی تکان‏ می‏دهد و باز درون جعبه‏اش پنهان می‏شود و پروای آن ندارد که هر روز صدها انسان رنج‏دیده قربانی سیاست نابخردانه‏ی او می‏شوند.

پی‏نوشت‏ها

(1)-زرین‏کوب،عبد الحسین،روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت‏ پهلوی،چاپ چهارم،انتشارات یغمی،1381.

(2)-قرآن کریم،سوره‏ی حجرات،آیه‏ی 12.

(3)-صفا،ذبیح اللّه،تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران،ص 36.

(4)-زرین‏کوب می‏گوید محمود زمستان‏ها هفده‏بار به هندوستان لشکر کشید،ص‏ 415.

(5)-یوسفی،غلام حسین،فرخی سیستانی،بحثی در شرح احوال و...،ص 172، انتشارات علمی،1368.

(6)-زرین‏کوب،عبد الحسین،تاریخ مردم ایران،ج دوم،ص 55.

(7)-گردیزی،ابو سعید عبد الحیّ بن ضحاک ابن محمود،به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبد الحیّ حبیبی،1323،ص 418.

(8)-یوسفی،همان،ص 174 و 175.

جناب آقای مهندس محمّد علی مولوی

با اندوه فراوان،درگذشت برادر ارجمندتان،شادروان آقای‏ محمود مولوی(صاحب منصب صدیق بازنشسته‏ی وزارت‏ کشور)را به جناب عالی و خاندان زنده‏یاد عالم جلیل استاد سیّد محمّد باقر سبزواری(استاد فقید دانشکده‏ی الهیات‏ دانشگاه تهران)و جمیع خانواده‏های عزادار،بویژه بیت مرحوم‏ آیت اللّه استاد سیّد علینقی امین تسلیت می‏گوییم و برای آن‏ فقید سعید،آمرزش الهی و برای همه‏ی بازماندگان گرامی، صبر جمیل و اجر جزیل آرزو می‏کنیم.

هیأت مشاوران علمی و کارکنان ماهنامه‏ی حافظ